

## چرا کفش‌های همسرت را برای جبهه آماده می‌کنی؟!



مجله «زن روز» نوشتیم که موضوع آن نامه‌هایی بود که بین رزمندگان و خانواده‌ها تبادل می‌شد و با یک توطئه‌ای مجله تعطیل شد و این اتفاق بسیار ما را رنج داد و نتیجه آن شد مجله تعطیل شد و گروه دیگری با یک نگاه دیگری مجله را چاپ کردند و امروز باید این مجله بازخوانی شود.

## ❏ «اصحاب قلم» به خاطر نبود پول تعطیل شد!

تجار موانع فعالیت‌های فرهنگی را برشمرد و گفت: مجله «اصحاب قلم» را بعداً منتشر کردیم که به خاطر نبود پول و بودجه تعطیل شد. در مجلاتی که منتشر می‌کردیم به خاطر بازخورد خوبی که وجود داشت جریان مقابل تحت فشار قرار می‌گرفت لذا برای تعطیلی این مجله گریه می‌کردم و با این‌که گفتیم باید مقاومت کنیم، مجله تعطیل شد.

وی در پاسخ به این‌که چرا سردبیری مجلات زیادی به شما پیشنهاد داده می‌شد، گفت: صوری و کم‌توقعی ویژگی من بود، پس همین باعث می‌شد چنین کارهایی را به من بسپارند؛ البته گاهی آزرده‌گی‌هایی در فعالیت‌ها پیش می‌آید. من به عنوان یک نویسنده همواره گفته‌ام نیاز به میز و صندلی ندارم اما نیاز به احترام دارم و تربیت دانشجو و دانش‌آموزان و کسانی که اهل ادبیات باشند برایم از همه چیز مهم‌تر است.

## ❏ کلاس ۱۶ ساله تعطیل شد!

این مدرس داستان‌نویسی به ذکر خاطراتی از تعطیلی کلاس‌های داستان‌نویسی پرداخت و گفت: بعد از سال ۱۳۶۷ که کلاس‌های داستان‌نویسی برقرار بود، ما کلاس داستان‌خوانی داشتیم و در جلسه‌ای که ۳۹ نفر در کلاس بودند، مدیر جدیدی آمده بود و جوابی که ما به هنرجوها برای داستان‌های برتر اهدا می‌کردیم را قطع کرده بود و به خاطر آن یکی از دانشجویها، نامه‌ای انتقادی نوشت که همان موجب تعطیلی کلاس‌های سه‌شنبه شد و من به خاطر تعطیلی کلاس گریه می‌کردم و این کلاس‌ها ۱۶ سال تعطیل شد.

این دارنده نشان درجه یک هنری درخصوص میزان حقوق خود برای آموزش دانشجویان داستان‌نویسی گفت: حقوق من در حوزه هنری ابتدا هزار تومان بود و این حقوق امروز به دو میلیون تومان رسیده است.

## ❏ نقدهای تند و تیزی دارم

تجار در پاسخ به این سؤال که تاکنون به دنبال جایگاه مدیریتی بوده است، گفت: نه، هیچ‌گاه به دنبال جایگاه نبودم، ولی سعی می‌کردم به جوان‌های نویسنده کمک کنم. ما در انجمن قلم طرحی برای حمایت از نویسمان داشتیم که امکان هیچ‌گونه پارتی‌بازی در آن وجود نداشت اما در شرایطی که نویسنده‌های نو قلم از ۶ تا ۹ میلیون تومان برای چاپ کتاب می‌پرداختند، ما حمایت می‌کردیم آثاری که قابل ارائه است، بدون دغدغه چاپ شود.

وی درباره این‌که آیا انتقادی نسبت به مدیریت فرهنگی دارد، گفت: نقدهای تند و تیزی دارم که هرجایی مطرح نمی‌کنم. سپس در پاسخ به سؤال حجت‌الاسلام فخرزاده که گفت آیا فکر نمی‌کنید اگر مرد بودید، موفق‌تر بودید، گفت: نه، من هیچ‌وقت به جنسیت خودم نه شک کردم و نه آن را ممنوعیت می‌دانستم.

سال ۶۴ بعد از داستان هفت بند که بن‌مایه شهید و شهادت و جبهه داشت به خاطر جذابیتهای که در بحث شهادت برایم وجود داشت، متحول‌تر شدم.

## ❏ چرا کفش‌های همسرت را برای جبهه آماده می‌کنی؟!

تجار در تشریح فعالیت‌های فرهنگی همسرش گفت: همسر من در جبهه فیلم‌کوتاه تولید می‌کرد و من هیچ‌گاه مانع حضور او در جبهه نمی‌شدم چون این کارها برایم جذاب بود و برخی به من می‌گفتند چرا تو کفش‌های همسرت را برای جبهه آماده می‌کنی! گاهی مجبور می‌شدم به خانواده همسرم اطلاعات حضور او در جبهه را نگویم، چرا که من این کار را دوست داشتم. وی به آشنایی خود با حوزه هنری پرداخت و گفت: من در دورانی وارد حوزه هنری شدم که امیرحسین فردی، سیدحسن حسینی و امرا... خلیلی و محسن مخملباف در حوزه ادبیات فعالیت داشتند. در شرایطی که سه فرزند داشتم بعد از این‌که یک آگهی درباره داستان‌خوانی در حوزه هنری دیدم، داستان «هفت‌بند» را به دفتر حوزه هنری ارسال کردم که دعوت‌نامه‌ای به امضای امرا... خلیلی به دستم رسید. من به حوزه هنری آمدم و با محیط جالبی روبه‌رو شدم. فضای حوزه هنری همانند خانه پدری گل و گلدان داشت و به من حس و حال خاصی می‌داد و همین‌که بچه‌ها این آب و حوض را می‌دیدند به آسمان نزدیک‌تر می‌شدند. من داستانم را سه‌شنبه در حوزه هنری خواندم و با محمدرضا سرشار، سیدحسن حسینی و قیصرامین پور آشنا شدم که خوشایندان خانه پدری شدند.

## ❏ داستان و ادبیات برایم اصل بود

این مدرس داستان‌نویسی ادامه داد: من با این‌که کتاب‌های جلال آل‌احمد را می‌خواندم اما وقتی وارد حوزه هنری شدم به خاطر این جذابیت، حوزه هنری را رها نکردم و وارد فضای جدیدی شدم. داستان و ادبیات برای من اصل بود اما آنچه بیشتر برایم مهم بود، خانواده بود. من در کنار همسرم عاشقانه و دوستانه زندگی می‌کردم لذا فقدان ایشان برای من و فرزندان سنگین بود. این دارنده نشان درجه یک هنری ورود خود به تدریس داستان‌نویسی را توضیح داد و گفت: سال ۶۷ وقتی محمدرضا سرشار گفت قصد ادامه تدریس و اداره کلاس داستان‌خوانی را ندارند، این کلاس به من محول شد. ۹ سال هر هفته یک داستان در

دفتر دهم کرسی روایت‌هایی از مسیر پریچ و خم کار فرهنگی که توسط مدرسه ماه حوزه هنری اجرا می‌شود، با روایت راضیه تجار، نویسنده ادبیات داستانی و دارنده نشان درجه یک هنری، در گالری شماره یک خانه عکاسان برگزار شد. تجار ابتدا به تشریح سیر زندگی و ورود به فعالیت‌های ادبی پرداخت و با بیان این‌که خداوند متعال در وجود هر کسی ودیعه‌ای قرار داده است و به خاطر آن هر کسی در مسیر و شاخه‌ای درخشان خواهد بود که دیگران آن استعداد را ندارند، گفت: من از ابتدای زندگی حس می‌کردم واقعا با وارانگان دوستم. وقتی کلاس دوم ابتدایی بودم معلم واژگانی برای جمله‌سازی مطرح می‌کرد. دست من همیشه برای پاسخگویی بالا بود درحالی‌که ریاضی بلد نبودم.

وی کسب تجربه را ضروری‌ترین قدم برای نوشتن دانست و گفت: در کنار تجربه، استعداد، عشق، پشتکار و مطالعه لازمه کار است اما کسب تجربه، اولویت است که باید از طریق مطالعه به دست آورد، لذا من همان ابتدای جوانی اگر مسابقاتی در مجلات بود، شرکت می‌کردم و برنده می‌شدم و هیچ‌گاه عجله‌ای برای کار نداشتم.

## ❏ مادر بزرگم برایم قصه می‌خواند

این مدرس ادبیات داستانی در پاسخ به این‌که چگونه به قصه و داستان علاقه‌مند شده است، گفت: مادر بزرگم یک خانم مذهبی بود که برایم قصه و کتاب‌های دینی می‌خواند و پدرم نیز ذوق شعری داشت که گاهی متجلی می‌شد و برای امام حسین (ع) شعر می‌گفت؛ نقش این عزیزان در زندگی من مهم بود تا جایی که از گلدوزی‌های رنگی مادرم تاثیر پذیرفتم. البته شخصا همواره تلاش می‌کردم در کارم بهتر شوم و سعی می‌کردم مطالعه را جدی دنبال کنم. اولین کتابی که مطالعه کردم، کتاب شعری از عباس یمنی شریف بود. کتاب کلاس دوم فارسی را قبل از شروع مدرسه خواندم و یکی از کتاب‌های داستانیوفسکی را کلاس چهارم بودم که مطالعه کردم. این دارنده نشان درجه یک هنری به شرایط چاپ کتاب در حوزه کودک و نوجوان پرداخت و با بیان این‌که بعد از پیروزی انقلاب کتاب‌های زیادی در حوزه کودک و نوجوان منتشر شد، درحالی‌که در گذشته چنین کتاب‌هایی وجود نداشت و باید شخص علاقه‌مند جست‌وجوی بسیاری می‌کرد، افزود: بعد از انقلاب، شرایط برای مخاطبان کودک و نوجوان بسیار از گذشته بهتر شد و کتاب‌های تخصصی برای سنین مختلف به وجود آمد.

## ❏ به روان‌شناسی علاقه داشتم

این مدرس ادبیات داستانی، چگونگی تحصیل خود در دانشگاه را تشریح کرد و افزود: من به رشته روان‌شناسی علاقه داشتم و وقتی قرار شد وارد دانشگاه شوم، پدرم به من و خواهرم گفت «دانشگاهی نروید که بی‌حجاب شوید»، همان زمان دانشگاه الزهرا تأسیس شد و ما به احترام پدرمان به دانشگاه الزهرا رفتیم، درحالی‌که دوست داشتیم برای ادامه تحصیل به آمریکا برویم و البته به ایران تعصب داشتیم و در نهایت به خاطر پدرمان مهاجرت نکردیم، درحالی‌که این تصمیم من را اذیت می‌کرد.

این دارنده نشان درجه یک هنری دوران تاهل را یک دوره جدید در زندگی خود معرفی کرد و ادامه داد: با ازدواج مسیر زندگی من عوض شد. درحالی‌که من اصلاً فرد انقلابی نبودم، به خاطر یک رخداد و جذابیتهای که وجود داشت با همسرم در راهپیمایی ۱۷ شهریور شرکت کردیم و شاهد اتفاقات آن روز بودیم و سپس اولین داستانم به اسم «هفت‌بند» را نوشتم و به خاطر آن وارد حوزه هنری شدم. من



## ازدواج و تجربه سفر به اروپا



سال ۵۳ بود که من ازدواج کردم و همسرم چون سینما می‌خواند به ایتالیا رفتیم. البته همسرم این امکان را داشت که در یکی از بانک‌ها مشغول به کار شود، اما درحالی‌که او معلم بود خیلی دوست داشت برای ادامه تحصیل به ایتالیا برود و سینما بخواند. من در این مسیر او را همراهی و تشویق کردم لذا در شرایطی که ما صاحب فرزند شده بودیم اما به ایتالیا سفر کردیم و به دلیل پاره‌ای از مسائل و مشکلات من مدت کمی در ایتالیا حضور داشتم و سپس به ایران بازگشتم و از سال ۴۶ مجدداً تدریس و درس را شروع کردم که به مرور به عرصه ادبیات، داستان و داستان‌نویسی وارد شدم. من یک خواهر داشتم که شاگرد اول کلاس بود و دایی مادرم در اداره معارف مشغول بود و پدرم با این‌که تا کلاس ششم درس خوانده بود اما واقعا باسواد بود و کتاب‌های پربراری مثل گلستان و بوستان سعدی می‌خواند که اهل حکمت، دیانت و ضرب‌المثل بودند و پایبندی‌هایی داشتند و نوع گفتار و کردارشان جالب و جذاب بود.